

بسم الله الرحمن الرحيم

معنای دوم وجود رابطی وجود فی نفسه اما

لغیره

معنای اول وجود رابطی مشخص شد وجود
رابطی معنای دوم وجود فی نفسه اما لغیره هست که
از این نقطه نظر به او رابطه ناعتی گفته می شود رابطی
که ناعت است و وصف برای غیر است. حالا این
وجود فی نفسه یا اینکه لغیره هست یا فی غیره هست
یا عند غیره که هر سه معنای وصفیت صورتیت برای
ماده و همان طور صور ذهنیه ماشئه عند النفس را
شامل می شود. این دو تا با هم دیگر تفاوت دارند.
این همان وجودی است که وجود محمولی به او
لقب داده می شود حالا یا صفت باشد برای یک ذاتی
در قضیه مرکبه مثل اینکه زید عالم بگوئیم که در
اینجا العالم موجود است و وصف برای زید است.
یا اینکه صورت باشد برای ماده، که این الآن لغیره
برای ماده است یا اینکه صور ماشئه علمیه باشد که
اینجا عند النفس است که در تمام اینها وجود فی نفسه

و محمولی برای اینها ثابت می‌شود؛ یعنی ما برای
صور علمیه یک وجودی اثبات می‌کنیم سوای نفس؛
چون نفس را لحاظ می‌کنیم بدون صورت و بعد آن
صورت را عند لحاظ نفس در نظر می‌گیریم این را
می‌گویند وجود فی نفسه و وجود محمولی و همین
طور وجود رابطی بمعنای دوم.

در قبال وجود ناعتی و وجود رابطی، وجود
فی نفسه و لنفسه هست. وجود فی نفسه و لنفسه و
بنفسه عبارت از وجود پروردگار است که در مقابل
وجود رابطی قرار دارد.

بنابراین تقسیم وجود، به تقسیم اولیه به
وجود رابط و رابطی و وجود غیر رابطی تقسیم
می‌شود. وجود رابط و رابطی عبارت است از همان
ارتباط رابط در قضیایای هلیه مرکبه. بنابر اصطلاح
مرحوم آخوند وجود رابطی عبارت است از آن سه
موجودی که آنها در خارج تحققشان تحقق معی
است یعنی چه صورت باشد با ماده، چه وصف باشد
با موضوع یا اینکه صورت علمیه باشد با نفس که
اینها تدلی به غیر دارند و در غیر این صورت وجود

غیر رابطنی است که عبارت است از وجود پروردگار
متعال.

این عبارت مرحوم آخوند در اینجا دلالت
می‌کند بر اینکه بین وجود رابط و رابطنی ا یک نوع
تباین کلی وجود دارد و چه بسا اینکه ما اصلاً اشتراک
لفظی را ما بر این دو حمل می‌کنیم و گانه آنقدر نحوه
وجود در وجود رابط ضعیف است که حتی قابلیت
اشتراک معنوی را بر نمی‌دارد و گانه می‌توانیم بگوئیم
در حکم عدم است لذا اطلاق وجود بر وجود رابط
در قضایای هلیه مرکبه اطلاق از باب اشتراک لفظی
است. این بنا بر مبنای مرحوم آخوند و اما بنا بر مبنای
ما که اصل انکار وجود رابط را کردیم به این
اصطلاح، در اینجا اصلاً وجودی در کار نیست تا این
که رابط باشد و آنچه که هست رابطنی هست و اما
بنا بر مسلک حق، وجود رابطنی عبارت است از همان
وجود رابط به معنای حقیقی خودش که در اینجا
مرحوم آخوند به او اشاره می‌کنند و می‌فرمایند که بنا
بر فلسفه رواقیون و حکمت رواقیون، مسأله با آنچه
را که در حکمت متعاله بیان می‌کنیم تفاوت دارد و

همین طور بنا بر مسلک مشاعیون که اصالت را به ماهیت می‌دهند این مسأله هم متفاوت است.

معلول عندنا و عند الكل عبارت است از تجلی علت و وجود نازله علت. منتهی در حکمت متعالیه، معلول عبارت است از وجود رابط. یعنی صرف تدلی به غیر بدون تشخص و بدون استقلال در هویت. استقلال در هویت به این معناست که هویتی و موجودی جدای از علت در نظر بگیریم. این منظور ما از استقلال در هویت است؛ یعنی موجودی در قبال موجودیت علت. حکمت متعالیه این را مردود می‌دانند. اما در حکمت مشاء که قائل به اصالت ماهیت هستند یا بنابر حکمت دیگر غیر متعالیه که قائل به مسأله تشکیک در وجود هستند در اینجا هویات مستقله رتبی قائلند. یعنی هر مرتبه یک هویت مستقله‌ای را دارد در عین اینکه متکی به مرتبه فوق است. این هویت مستقله موجب انفکات مرتبه فوق از مرتبه ادنی خواهد شد. و همین طور آن حکمایی که قائل به اصالت ماهیت هستند و جعل را به ماهیت می‌دانند آنها هم طبعا قائل به استقلال در

ماهیت می شوند چون جعل به ماهیت می خورد نه به وجود و ماهیت منحاض از وجود حق است چون آنچه را که وجود حق است عبارت است از «وجود». هویت حق را وجود تشکیل می دهد و ماهیت حق را هم وجود تشکیل می دهد. در این جا بین ماهیت و بین هویت اتحاد عینی برقرار می شود. الحق ماهیته آئینه؛ ماهیتش عبارت است از همان هویتش.

اما در سایر موجودات، ماهیت وقتی که مجعول می شود طبعاً ماهیت با وجود، ناسازگار خواهد بود و استقلال ذاتی در ماهیت به واسطه جعل باید قائل بشویم. از این نقطه نظر ما نمی توانیم یک نوع اتحاد بین ماهیات و بین هویت حق برقرار کنیم اینجاست که معلول با اینکه معلول است استقلال پیدا می کند که این مردود است.

بناء علی هذا معنای حقیقی وجود رابط برای کل موجودات که جنبه امکان ذاتی بر آنها حمل می شود وجودات معالیلی هستند که این وجودات معالیل هیچ استقلال هویتی ندارند جز ربط در علت؛ یعنی فقط جنبه ربطی علت هست که به اینها استقلال

می‌دهد. بعبارت دیگر اگر ما بین علت و معلول
بخواییم مقایسه بکنیم و علت را در نظر بگیریم و
معلول را، در واقع معلولی نباید ببینیم جز صرف
تنزل علت.

پس اسم را عوض کردیم معلول گذاشتیم.
ولی در واقع علت و هویت علت است. آن هویت
علت، مرتبه شدید و مرتبه ضعیف دارد. معلولی ما
در اینجا نداریم، اینکه می‌گوییم معلولی نداریم
بخاطر اینکه مطلب را نزدیک کنم. واقعا معلول
است. اما برای اینکه مطلب نزدیک بشود و جا بیفتد
عرض می‌کنم مطلب آخوند مطلب بسیار متینی
است. ایشان می‌خواهد بفرماید که وقتی ما نگاه به
علت و معلول می‌کنیم دیگر معلولی در مقابل علت
نمی‌توانیم ببینیم که اسم این را معلول گذاشتیم. چون
بمحض اینکه بگوئیم هذا معلول وجود نازله علت
است. پس معلول کجاست؟ اینجا است که وجود رابط
را به معنای حقیقی خودش مرحوم آخوند به جمیع
معالیل حضرت حق نسبت می‌دهد. چه اینکه این
معالیل از ابداعیات باشد ابداعیاتی که واسطه در آلت

یا زمان یا ماده نخواهند اینها را ابداعیات می گویند؛ مثل عقول. عقول واسطه در آلت نمی خواهد با آلتی در خارج محقق نمی شود. یعنی ماده نیست، یا اینکه مشروط به زمان نیست یا اینکه مشروط به ماده نیست اینها را می گویند ابداعیات.

اما غیر از آنها را مکونات می گویند مخترعات می گویند. اینها چیزهایی که قابلیت برای کون و فساد دارند، جنبه تکوین در آنها تحقق دارد. یعنی تکون مادّی در آنها راه دارد. اینها را ابداعیات نمی گوید. اما ابداعیات به اصطلاح مرحوم آخوند به هر چیزی گفته می شود و در اصطلاح بوعلی فرق می کند. بوعلی اصطلاحش این است که ابداعیات به آن چیزی می گویند که اصلا واسطه نخورد. بنابراین فقط عقل اول ابداعیات نیست، جمع نیست، مفرد می شود. چون فقط عقل اول است که بلاواسطه است؛ بنابر اصطلاح او حالا ما نور پیغمبر می نامیم یا او عقل اول می نامد. در هر صورت آنکه بلا واسطه است فقط یک چیز است، دیگر جمع نیست، تشبیه دیگر بر نمی دارد، اما بنابر اصطلاح مشهور ابداعیات

به هر موجودی گفته می‌شود که واسطه مادی به او نمی‌خورد، چه ماده چه لوازم ماده.

مثل فرض کنید که زمان یا مکان و امثال ذلک

این را ابداعیات می‌گویند. تمام اینها وجودشان وجود فی نفسه و لِنفسه هست. یعنی روی پای خودشان ایستادند این وجودات روی پای خودشان ایستاده‌اند منتهی در مورد ابداعیات، بغیره هستند در مورد غیر ابداعیات که همان وجود حق است بنفسه هست. در اینجا فرق بین ابداعیات و بین وجود حق فقط در بغیره و بنفسه بودن است اما صورت و ماده یا صور علمیه، یا اتصاف موصوف به یک وصف تمام اینها داخل در وجودات ناعتی خواهند بود و وجودات رابطی خواهند بود.

مطلبی را که در اینجا مرحوم آخوند بیان

می‌کند این است که تمام عالم وجود جنبه ابداعی دارد. یعنی نه تنها آن موجوداتی که واسطه در ماده برای آنها نیست - چه خود ماده، چه آلت ماده و چه شرایط ماده و منتزعات از ماده که زمان و مکان است - بلکه آنچه را هم که جنبه مادی دارد مانند عالم

مکونات و مخترعات - البته آن جنبه صوری دارد و مکونات جنبه مادی و جسمیت دارد - آنها هم جزو ابداعیات هستند و این بنابر یک مبنا است و آن این است که وجود حق که وجود صرافت صرف و وجود بحت و بسیط است در تشکّل خود به هر تشکلی درمی آید؛ یعنی وقتی که جعل تعلق می گیرد بر یک ماهیتی، صرف تعلق جعل عبارت است از تحقق و تکون آن شیء. چه جزو مجردات باشد یا جزو مادیات باشد. دیگر واسطه‌ای در اینجا نمی خورد. یعنی نفس تکون یک شی و نفس اراده و مشیت حق که آن وجود بحت و بسیط و بالصرافه است تکون در خارج است.

بنابراین هیچ فرقی در اینجا بین ابداعیات و بین غیر ابداعیات بنابر مسلک مشهور وجود ندارد. همان طوری که جعل تعلق می گیرد بر خود مجرد، جعل تعلق می گیرد بر خود ماده و در اینجا هیچ گونه فرقی نیست. لذا مرحوم آخوند کل عالم وجود را اعم از عالم طبع و مثال و اعم از عالم مجردات مافوق را ابداعیات می دانند یعنی آلت و واسطه‌ای در اینجا

راه ندارد.

اشکال استاد به کلام آخوند

این کلام ایشان خالی از تامل نیست بدلیل اینکه بحثی در این نیست که وجود بحث و بسیط بواسطه جعل بدون لحاظ شی‌ای به هر صورت که بخواهد و مشیت تعلق بگیرد در بیاید. ولی صحبت در این است که مرتبه علیت و معلولیت و قائل علیت و معلولیت را ما نمی‌توانیم از دست بدهیم. همان طوری که این جعل، در مقام جعل خودش به هر چه که تعلق بگیرد تحقق خارج پیدا می‌کند همین طور از نقطه نظر علیت و معلولیت سلسله مراتب باید محفوظ باشد. مسلم این است که ماده تحت تاثیر مثال قرار دارد و مثال علت برای اوست و هیچ منافاتی ندارد بین اینکه یک شی‌ای هم به آن وجود بحث و بسیط بدون ابتعاد و بدون واسطه در حقیقت آن شیء تجلی پیدا بکند یا اینکه با حفظ مراتب تجلی پیدا بکند. هر دو یکی است. و من خیال می‌کنم آنچه که مرحوم آخوند را بر این وا داشته که به یک همچین مبنایی دست بزند همان مطلبی است

که گاهی به نظر می‌رسد که وجود در عین تجرد و در عین بساطت خودش و در عین صرافت خودش هیچ منافاتی با ماده ندارد. شاید مرحوم آخوند هم نظرشان همین بوده که این طور نیست که وجود در مقام تنزل احتیاج داشته باشد که از آن رتبه خود دور بشود و در واقع بین ماده و بین وجود، یک سدّی را برقرار کنیم که آن سد، مانع از رسیدن تجلیات مادی و استعدادات و تکون و عالم کون و فساد است بالنسبه به وجود مجرد. نه اینطور نیست، یعنی نفس تجرد و صرافت وجود، بدون واسطه تجلی به ماده پیدا می‌کند. نفس صرافت وجود تجلی پیدا می‌کند به مجردات بلاواسطه. یعنی بینونیت بین ماده و بین تجرد را از حقیقت وجود می‌خواهند ایشان بردارند. این مطلب بسیار عالی و بسیار راقیست ولی در عین حال منافاتی با حفظ واسطه و حفظ علیت بین مراتب وجود ندارد که یک وجود را قائل هستید به اینکه در هر شکلی و در مرتبه‌ای بیاید منافاتی بین حقیقت او و بین آن رتبه نیست حالا چه یک رتبه برای وجود در نظر بگیرید یا صد هزار رتبه در نظر

بگیرید. صد هزار با یکی برای وجود فرقی نمی کند.

در عین حال که مسأله علیت بحال خودش هم باقی

هست.^۱

^۱ سؤال: تجردی که ما نسبت به وجود می گوئیم و در عین حال هم می گوئیم با ماده بودن منافات ندارد، نشان تجرد از چه هست؟ ما که می گوئیم با ماده بودن هم منافات ندارد.

جواب: منافات ندارد. یعنی این حقیقت وجود در یک تحقق لاشرطی قرار دارد که شکل و عدم شکل برای او سیان است این منظور ماست. یعنی چه تقید به او بخورد یا بدون تقید باشد آن حقیقت واحد خود را از دست نمی دهد.

جواب: شما می خواهید بین تجرد و بین ماده فرق قائل بشوید.

سؤال: نه اینها تقابل است.

جواب: یعنی وجود از مرحله تجرد خودش می آید جلو، به یک جایی می رسد که دیگر آن وجود، مجرد نیست. آن وجود متبدل می شود به ماده؟ پس در اینجا بین ماده و بین حقیقت خودش که تجرد است فاصله می افتد. ما می گوئیم این طور نیست. شما سفیدی را می بینید آیا سفیدی وجود است یا نه؟

سؤال: یعنی یک وجود است دو مرتبه دارد؟

جواب: بله، دو مرتبه دارد، هزار مرتبه شما سفیدی را می بینید قرمزی را هم می بینید یا نه؟ این دو قرمزی هم وجودند یا نه؟ پس می شود بگوئیم اینها اعتبارند؟ همین طور ما نسبت به نسبت به مراتب وجود می گوئیم. شما در مراتب عرضی صحبت می کنید ما در جهت طولی هم همین را می گوئیم.

سؤال: سفیدی و سیاهی دو موجود است.

جواب: حقیقتش که واحد است. سفیدی یک وجود است قرمزی هم یک وجود است، سیاهی هم یک وجود است ولی حقیقت اینها همه چیست؟ حقیقت اینها یکیست یعنی یک وجود است که به دو صورت در آمده.

سؤال: یعنی تجردش را از دست نداده است؟

جواب: از دست نمی دهد؛ یعنی در رتبه عقل مجرد است، در رتبه جبروت مجرد است، در رتبه ملکوت مجرد است، در رتبه مثال مجرد است در رتبه ماده هم مجرد است.

سؤال: همین را می خواهیم عرض بکنم که این تقابل بین تجرد و ماده، تقابل حقیقی نیست، فرض همین است.

جواب: تقابل حقیقی نه به عنوان بینونیت هویتی، ماهیت تفاوت پیدا می کند ولی هویت یکی است. شما بخار، ابر، یخ، آب را در نظر بگیر. در تمام اینها اکسیژن و نیدروژنست. حالا این اکسیژن و نیدروژن یک جا این طوری می شود یک جا اینطوری می شود. ولی ماده اصلی اینها را چه تشکیل می دهد؟ نمی توانید بگوئید چون سلب شد بنابراین اکسیژن از او سلب شد. همین را بر می دارید به یک شکل در می آورید می شود همین. این وجود هم همین است. آن حقیقت وحدانی که در تمام مراتب مجرد است، تجردش این است که به اشکال در می آید اگر نبود در نمی آمد، یعنی لازمه تجرد اطلاق است. چون اطلاق دارد به شکل در می آید اگر نمی توانست به شکل در بیاید اطلاق نداشت. خود او هم محدود بود. وقتی که محدود بود دیگر به او مجرد نمی توانستیم بگوئیم. این نقض بود. نقض در اینجا پیش می آمد.

من یک مثال دیگر می زنم. شما اشیاء متفاوتی دارید که این اشیاء متفاوت هر کدام یک مرحله دارد. اینجا در مقابل ما الآن کائوچو است بالای این پلاستیک است. این طرف پارچه است، این طرف یک شیء دیگر است. اما می دانیم تمام این اشیاء مختلفه الحقایق را ماده واحد تشکیل می دهد. آن ماده واحد، عبارت از نفت است. از نفت است که پارچه درست می کنند، الیاف درست می کنند، همین کائوچو را درست می کنند آن لاستیک را درست می کنند. آن ماده واحد که در تمام اینها هست موجب نمی شود که اینها اتفاق ماهوی پیدا نکنند. ماهیت این با ماهیت آن دو تاست. ماهیت او با ماهیت پارچه دو تاست. ماهیت فرق می کند. هذا ثوبٌ. هذا کذا و هذا کذا. ولی در عین حال یک حقیقت واحد در همه اینها هست که آن حقیقت واحد اشکال مختلفی به خود می گیرد با اشکال مختلف ماهیات مختلفی پیدا می شوند.

آب و آتش و خاک و هوا آنهایی که قدما می گفتند این چهار تا در این ترکیب یک طور می شود، در این ترکیب می شود خاک، در این ترکیب می شود حجر، در این ترکیب می شود نبات، در این ترکیب می شود حیوان. واقعا ماهیتها مختلفند ولی اصل و حقیقتشان از این چهار مورد تجاوز نمی کند. یک خورده کم بشود یک خورد زیاد بشود یک ماهیت را تشکیل می دهد. این کم بشود، این زیاد بشود، یک ماهیت را تشکیل می دهد بطور کلی وقتی که خصوص مولکولها تفاوت پیدا بکند، اتمها تفاوت پیدا بکند، خصوصیات تفاوت پیدا بکند، هر کدام یک عنصر را تشکیل می دهند. پس اصل حقیقت همه اینها واحد است. همین مسأله را شما در مسأله وجود و تجرد وجود به کار ببرید.

حقیقت وجود عبارت است از یک سرمایه و مایه ای که قابلیتش این است که به اشکال مختلف در می آید، در عین اینکه به اشکال مختلف در می آید

خمیرمایه واحد، خودش را از دست نمی‌دهد. یعنی در عین حال که وجود، مجرد است در عین تجرد وقتی ماده می‌شود از تجرد دست برنمی‌دارد. مجرد است که به این صورت در آمده. مجرد است که به آن صورت در آمده.

حالا یک مثال فقهی بزنیم، مثلاً نماز شب که مستحب است شما می‌توانید بخوانید، می‌توانید نخوانید. اما اگر نذر کردید، عهد کردید، این نماز شب می‌شود واجب. واجب می‌شود یعنی چه؟ یعنی مستحب، الزامی می‌شود. یعنی یک امری که مستحب بود الآن هم مستحب است این امر بالنسبه به شما می‌شود الزامی. همین امر بالنسبه به این می‌شود غیر الزامی. امر، امر واحد است فقط شکلش تفاوت پیدا می‌کند. شکلش الزامی می‌شود و شکلش غیر الزامی می‌شود. با الزامی و غیر الزامی شدن، یازده رکعت، سیزده رکعت نمی‌شود. و با مستحب شدن یازده رکعت نه رکعت نمی‌شود، همان یازده رکعت است و همان سوره در او خوانده می‌شود، منتهی در یک جا بصورت الزام است در یک جا بصورت غیر الزام است.

وجود، حقیقتش حقیقت واحد است، این حقیقت واحده در یک جا مجرد بدون شکل است، در یک جا مجرد با شکل است و شکل، او را از تجرد در نمی‌آورد. این مسأله اختلاف بین ما و بین حکما است.

سؤال: اگر این ماهیت یک ماهیت دیگر بشود هیچ مسأله ای نیست، این تشکیک است. ولی اینکه این ماهیت دیگری بشود با حفظ آن سمت ماهیت اولی مشکل است.

جواب: صحبت در این است که ماهیت ماهیت دیگر نمی‌شود،

سؤال: اگر هویت دیگر بشود

جواب: هویت یعنی چه؟ همین که شما می‌گوئید هویت، یعنی وجودی که ماهیت ندارد. وجودی که ماهیت ندارد یعنی شدن، دیگر نمی‌خواهد دنبال چیزی بگردیم، وجودی که مطلق است می‌تواند بصورت دربیاید وقتی بصورت دربیاید آیا از اطلاق درمی‌آید؟ اگر در بیاید پس دیگر مطلق نیست. اینکه عرضه نداشت اطلاق خودش را نگهدارد پس از اول مطلق نبوده، مطلق بود که نمی‌توان به شکل در آید، حالا که در آمده پس از اطلاقش دست برداشته است. پس همین که شما برای وجود اطلاق را اثبات می‌کنید، با اثبات اطلاق برای وجود، اثبات تشکیک به اشکال را برای او ثابت کردید. چون اگر نتواند پس مطلق نیست اگر نتواند پس مجرد نیست. مجرد آن است که بتواند با ماده در شکل تجرد خود در بیاید. به این ما می‌گوئیم مجرد. اگر مجردی باشد که وقتی به ماده در آمد از تجردی دست برداشت پس این لنگ در هوا می‌شود. خود وجود تا اینجا آمد، آمد. هذا مجرد، مجرد. اینجا که رسید شد ماده. این که ماده شد از این جدا شد این تا اینجا با او همراهی

تطبيق فصل ۹: فی الوجود الرابطة

فصل فی الوجود الرابطة. اطلاق الوجود الرابطة فی صناعاتهم در صناعاتشان یکون علی معین دو معنی دارد احدهما یکی از این دو معنا ما یقابل الوجود المحمولی اینکه مقابل وجود محمولی است. وجود محمولی چیست؟ و هو وجود الشی فی نفسه وجود شیء است المستعمل مباحثا لمواد الثلاث. وجود شیء فی نفسه را وجود محمولی می گویند.

سؤال: چرا محمولی می گویند این را.

جواب: چون محمولی واقع می شود.

سؤال: پس می شود در حقیقت بسیط و در حالی

کرد بقیه اش که دیگر همراهی نکرد. پس این چه شد اینجا؟ آیا در این حال باز مجرد است یا نه؟ مجرد است. شما که می گوئید ماده، چرا می گوئید مجرد؟ نه مجرد نیست ماده است. وقتی ماده است پس این وجود نیست. چون وجود مجرد است یعنی یک وجود در عین تجرد خودش باید ماده بودن خودش را حفظ کند والا مجرد نیست.

سؤال: حالا از جنبه فرمایش قبل که فرمودید در رابطه با لابلشرط مقسمی و نسبت به اقسام بنابر فرمایش شما اگر قائل بشویم پس تمام اقسام را می شود حمل کرد برای مقسم بر اقسام. یعنی هوهوئیت است بنابر قوم که قائل بر بینونت بین آن مراتب هستند دیگر این حمل صحیح نیست یعنی نمی شود اقسام را بر مقسم حمل کرد.

جواب: بله نمی شود حمل کرد تشکیل در وجود همین است

که حضرت عالی مثال زدید بر هلیه مرکبه

جواب: تك تك آنها را ما لحاظ کنیم وجود

مقسمی دارد

سؤال: پس هلیه بسیطه نمی شود.

جواب: نه مرکب هم همین طور، منتهی به لحاظ

تك تك آنها مثلاً در زید^{۲۶} ما می توانیم بگوئیم زید^{۲۶} موجود^{۲۶}

ولی در زید^{۲۶} عالم^{۲۶} در اینجا دوتا هلیه بسیطه از او در

می آوریم يك «زید^{۲۶} موجود^{۲۶}» یکی «العالم موجود^{۲۶}» هر دو

اینها موجود محمولی دارند. آن وقت این «المستعمل»

همان طور که مرحوم حاجی در اینجا دارد، می خورد به

ما یقابل. یعنی آن است که مقابل وجود محمول است.

یعنی وجود محمولی استعمال نمی شود در مواد ثلاث

بلکه وجود رابط استعمال می شود

وهو ما يقع رابطه فی الحملیات الایجابیه وراء

النسبه الحکمیة الاتحادیه وجود رابط چیست؟ آن که

واقع می شود در رابطه حملیات ایجابیه ولی این وجود

رابط ماوراء نسبت حکمیة اتحادیه غیر از آن نسبت

حکمیة اتحادیه هوهویه بین موضوع و محمول است.

التي هي تكون في جملة العقود. این نسبت همكیه
در همه عقود است ولی این وجود رابط فقط در عقود
مرکبه است نه در عقود بسیطه قد اختلفوا و اختلاف
کردند فی کونه غیر الوجود محمولی غیر الوجود
المحمولی بالنوع أم لا ثم تحققه فی الهلیات البسیطه أم
لا. با وجود محمولی در نوع تفاوت دارد. یعنی وجود
محمولی یک نوعی از وجود است وجود رابط نوعی
دیگر است.

بعد اختلاف کردند در تحقق این وجود رابط در
هلیات بسیطه. آیا در قضایای بسیط هم وجود رابط
داریم یا نه؟ والحق هو الاول فی الاول و الثاني فی الثاني
حق این است که اختلاف نوعی هست در وجود رابط
و وجود محمولی دوم اینکه در هلیات بسیطه نیست و در
هلیات مرکبه هست و الاتفاق النوعی فی طبیعه الوجود
مطلقا عندنا اگر یک کسی بگوید طبیعت وجود که یک
واحد بیشتر نیست اختلاف نوعی در طبیعت وجود
یعنی چه؟ اتفاق نوعی در طبیعت وجود، یک نوع است
مطلقا به هر کیفیت لاینافی التخالف النوعی فی معانیها

ولی منافات ندارد با اینکه از نظر معانی اختلاف نوعی داشته باشند. یعنی از نظر ماهیت وقتی که این وجود به ماهیت می خورد اختلاف پیدا می شود ولی سنخیت و حقیقتش واحد است. پس اختلاف به ماهیات و به معانی وجود برمی گردد و مفاهیم انتزاعیه؛ و اتفاق به حقیقت و خود وجود برمی گردد فی هو الانتزاعیه.

در هر صورت در عبارت ایشان خیلی اضطراب دیده می شود در یک جا می آیند می گویند اینها اتفاق نوعی دارند. در جای دیگر این اختلاف اختلاف ماهوی است والا حقیقتش که اختلاف ندارد. این اختلاف اختلاف ماهوی است؛ بعدا ایشان می گویند که در این جا اشتراک، اشتراک لفظی است یعنی اصلا اتفاق وجود ندارد.

معانیها الذاتیه و مفهوماتها الانتزاعیه و کما سیوضح لك مزید ایضاح، علی ان الحق حالا ایشان یک مرتبه آمد پایین تر می خواهد بگوید این وجود نیست علی ان الحق حق این است که ان الاتفاق بینهما فی مجرد لفظ اتفاق در مجرد لفظ است و این از باب اشتراک در

لفظ است. این معنا، معنای اول وجود رابطی بود. پس وجود رابطی دو معنا دارد. معنای اول رابط است و نباید ما بگوئیم رابطی، حالا می گوئیم رابطی، بهتر است رابط بگوئیم و آن وجودی است که بین صفت و بین موصوف در زید عالم وجود دارد خارجاً، غیر از آن نسبت حکمیه ذهنیه آن وجود دارد؛ به عبارت دیگر می گویند وجود رابط بعد از حکم به نسبت حکمیه است یعنی بعد از اینکه شما حکم کردید به نسبت حکمیه که هست بعد يك ربطی بین موضوع و محمول است در خارج، گفتیم اینها امورات اعتباریست.

معنای دوم وجود رابطی چیست؟

والثانی ما هو احد اعتباری وجود الشیء یکی از دو اعتبار وجود شیء است الذی هو من المعانی الناعتی که آن احد اعتبار وجود شیء از معانی ناعتیه است یعنی جنبه وصفی دارد برای غیر و لیس معناه الا تحقق الشیء فی نفسه وجود رابطی به این معنا عبارت است از تحقق شیء فی نفسه و تحقق شیء را فی نفسه وجود رابطی می گویند منتهی نه هر شیءی فی نفسه، خدا هم تحقق فی

نفسه دارد. «فی نفسه فی غیره لغیره عند غیره» این منظور است که ما در اینجا وجود حق را کنار گذاشتیم. یا ابداعات را کنار گذاشتیم چون آنها فی غیره عند غیره و لغیره نیستند مثل وصف برای موصوف نیستند یا مثل صور ذهنیه برای نفس نیستند یا مثل صورت و ماده برای هم نیستند. آنها مبدعات هستند به آنها هم وجود رابطی گفته نمی‌شود. روی این حساب وجود رابطی به چند چیز گفته می‌شود و لکن علی ان یکون فی شیء این وجودی که فی نفسه هست و در خارج هست. باید معنا کنیم. خدا هم وجود فی نفسه دارد و لکن الا ان یکون بر این لحاظ است حیثیتش فی شیء آخر باید باشد مانند صفت برای موصوف که یا عروض صفت بر یک موضوعی، عرضی بر یک موضوعی او له باید باشد مثل صورت برای ماده من باب مثال او عنده باید باشد مثل صور علمیه برای نفس لا بان یکون لذاته نه اینکه این تحقق شی فی نفسه لذاته باشد کما فی الوجود القیوم بذاته فقط فی فلسفتنا همان طوری که فقط یک وجود است که وجود قیوم به ذات است فقط در فلسفه ما، این وجود

فی نفسه نیست و جمله المفارقات الابداعیه فی الفلسفه المشهوره این که ایشان فرمودند فی فلسفتنا معنایش این است که وجود رابطی را حتی به مبدعات هم تسری می‌دهند ولی در فلسفه مشهوره وجودات ابداعیه، وجودات رابطی نخواهد بود. در جمله مفارقات ابداعیه جمله مثل عقود، مفارقات ابداعیه که در تگّون آنها آلت، زمان، مکان، ماده و امثال ذلك دخالت ندارد در فلسفه مشهوره آنها وجود رابطی نیستند فان الوجود المعلول من حیث هو وجود المعلول هو وجوده بعینه للعلّه الفاعلیه التامه عندنا و عندهم وجود معلول از حیث اینکه وجود معلول است يك وجودی است بعینه برای علت فاعلی تامه خودش هم پیش ما هم پیش آنها. یعنی وجود معلول. وجود فی غیره است در عین اینکه فی نفسه هست اما آن وجود، وجود بغیره، هم ما هم فلسفه مشهوره وجود معلول را به مستقل ذاتی نسبت نمی‌دهد. وجودی که ارتباط به غیر دارد وجودی که برای غیر است این وجود وجود معلول است. این وجود برای غیر است در ضمن غیر

است متکی به غیر است. بدون غیر معدوم است. اینها
معانی معلول است لکن نقول بان لاجهه اخرى
للمعلول غير كونه مرتبطا الى جاعله التام جهت دیگری
برای معلول نیست فقط صرف ارتباطش به جاعل تام
یعنی نفس الارتباط که از اینجا ایشان می خواهند بزنند
به آنجا که تمام موجودات وجود رابط هستند این نکته
را در اینجا می خواهند بیان کنند. هیچ جهت دیگری
برای معلول نیست که یكون بتلك الجهه بواسطه این
جهت موجوداً لنفسه لا لجاعله این موجود فی نفسه و
لنفسه بشود نه برای جاعلش حتی یتغیر الوجودان تا
اینکه به وجود معلول و آن وجود علت تغیر پیدا کند
و یختلف النسبتان و به نسبت مختلف بشود یکی وجود
علت و وجود، یکی وجود معلول فی نفسه. نه، یعنی
می خواهند بگویند که در فلسفه دیگر برای وجود
معلول استقلال بنفسه قائلند منتهی بغیره، در آن حرفی
نیست. پس در فلسفه مشهور وجودات کل، وجودات
رابطی را وجود فی نفسه لنفسه بغیره می دانند. فقط در
اینجا يك چیزی خارج می شود وجود لنفسه فی نفسه

لنفسه بنفسه که وجود پروردگار است. این را در اینجا ما می‌خواهیم خارج بکنیم و هم لایقولون به و اینها قائل به این نیستند اذ المعلول عندنا زیرا معلول پیش ما هو انحاء الوجودات بالجعل الابداعی انحاء. وجودات هستند به جعل ابداعی بنابراین در اینجا وقتی که جعل، جعل ابداعی بشود در این جعل ابداعی اصلاً رابطه‌ای وجود ندارد. کل وجود ربط پیدا می‌کند با مجرد خودش. یعنی فقط جنبه تشکل وجود است که تحقق خارجی و تحقق مظهریت را در اینجا باعث می‌شود. اما بین این مظهر و بین وجود فقط یک ربط است. یعنی هیچ مظهریتی در واقع وجود ندارد. یک صرف ارتباط است ولی منافاتی با ابداعیت و سلسله علیت در اینجا ندارد. سلسله علیت را ما باید اینجا لحاظ کنیم.^۱

^۱ سؤال: یعنی وجه تمایز هم قائل بشویم قائل به فی نفسه بودنش هم نخواهیم شد.

جواب: بله. قائل است. البته فی نفسه بودن را چرا، ما می‌توانیم قائل به فی نفسه، ولی فی نفسه لنفسه نه.

سؤال: لنفسه که دارد لنفسه‌ای‌اش را نفی می‌کند این که بحثی نیست
جواب: بله

سؤال: ولی در حقیقت دارد فی نفسه‌ای‌اش را رد می‌کند.

جواب: فی نفسه‌ای را به دو معنا ایشان می‌خواهند نفی کند. از یک نقطه

نظر از جنبه خودش بخوایم نگاه بکنیم فی نفسه هستند چون در اینجا اعتبار استقلالی به اینها داده می شود. مفهوم مستقل و صورت علمیه مستقل از اینها فهمیده می شود که همان وجود محمولی باشد اما در عالم خارج و در واقع فی نفسه ای وجود ندارد. فقط وجود رابط است. یعنی ایشان گفته اند احد اعتبار وجود شیء. یعنی وقتی ما به یک شیء نگاه می کنیم این شیء دو وجود دارد یک وجود، نسبت به خودش دارد، یک وجود، نسبت به جاعلش دارد. در نسبت به خودش اینها وجود رابطی هستند. وجود رابطی هستند به معنای ناعتی، یعنی وجود محمولی بر اینها حمل می شود ما هم به زید می گوئیم «زید موجود» هم به بیاض می گوئیم «البیاض موجود» در اینجا ما وجود رابطی را برای زید که جوهر است و برای عرض در اینجا ثابت کردیم. به صور علمیه می گوئیم موجود، به بیاض می گوئیم موجود، به ماده و صورت می گوئیم موجود. این وجود رابطی است و نظر فی نفسه کردیم. یعنی یک معنای استقلالی از این وجود رابطی در ذهن آوردیم این مال مربوط به خودش است

و اما این یک ارتباطی هم با جاعل دارد. در ارتباط با جاعل فرض کنید این وجود، فقط وجود رابط است و صرف ربط چیز دیگری نیست. مثل اینکه یک فردی هست یک چک دستش گرفته ده میلیون که در این چک پول است ولی فرض کنید که صندوقدار همان اربابش است. ما دو لحاظ در این شخص می کنیم. از نظر اینکه می بینیم این الان پول دستش است می گوئیم چقدر پولدار است. از نظر اینکه به واقعه نگاه می کنیم می بینیم یک قران هم ندارد. یعنی این همه پولها برای کیست؟ برای آن شخص است.

به وجود هم در اینجا به دو جهت نگاه می کنیم به موجودات یک وقت به خودش نگاه می کنیم ما می بینیم این معنا را مستقلا در نظر می آوریم ولی در معانی حرفیه مستقلا در نظر نمی آوریم. پس این وجود رابطی در قبال وجود رابط می شود لحاظ بشود می گوئیم البیاض ولی یک وقت نگاه به حاق قضیه می کنیم و ارتباط با جاعل می گوئیم: نه بابا! این چه چیز است؟ این اصلا هیچ چیزی نیست. فقط یک ربط است. اسم آن ربط را ما گذاشته ایم وجود ما گذاشتیم و عندهم.